

بهلول، شیخ شهود و شگفتی

گلگشتی در زندگی علمی و اخلاقی شیخ السالکین محمد تقی گنابادی

محمدرضا پیوندی

کادر علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی

این بار از عالم و مجاهد مردی سترگ سخن می‌گوییم که افزون بر یک قرن حیات خویش را چنان زیست که عالمان، زندگی ساده‌اش را غبطه می‌خوردند و دنیازدگان بی‌خبر عامی‌اش می‌خواندند. زمین در پای این جهانگرد خداجو همانند گویی غلطان بود که هرگاه اراده می‌کرد به هر جای آن سر می‌کشید و در هیچ جا از تبلیغ دین خدا دست نمی‌کشید. برای روح بلندپرواز او زندانهای مخوف افغانستان و حوزه‌های علمی بغداد و بیابان‌های خشک و سوزان بین شهرهای ایران و دانشگاه الازهر مصر هیچ تفاوتی نداشت. همه چیز و همه توان خویش را وقف مبارزه با کجیها کرد و در راه امر به معروف و نهی از منکر بیش از نیم قرن از زندگی پر فراز و نشیب خویش را در مقابله با دو طاغوت زمان سپری نمود. شیخ بهلول در زمان حیات، نه تنها در میان عوام شهرتی نداشت، بلکه خواص نیز آشنایی عمیقی با شخصیت سراسر شگفتی او نداشتند. اینک که این مجاهد بزرگ و خستگی‌ناپذیر پس از ۱۰۵ سال زندگی به دیار باقی شتافته است گلگشتی داریم در زندگی عجیب و سرتاسر تلاش او. باشد که الگوی یاران حق و اسوه سالکان طریق باشد.

آغازی شگفتی‌ساز

روستای بیلند گناباد روز آرامی را پشت سر گذاشته است. شیخ نظام الدین، امام جماعت روستا در مسجد بر آستان معبود سر به سجده گذاشته و گروهی از مؤمنان گناباد با اقتدا به او، چشم به آسمان دارند و دل در گرو معبود نهاده‌اند. پژواک صدای شیخ نظام در شبستان

مسجد پیچیده است و سکوت ناشی از آن در مأمومین حالت خوشی را ایجاد کرده است. در این بین نفس‌های به شماره افتاده مردی که پیغام نزدیک بودن ولادت فرزند شیخ را آورده، سکوت بعد از سلام را به صلوات شادی مبدل می‌سازد. شیخ نظام الدین شادی اش را از تولد فرزندش پنهان نمی‌کند و با گامهای تندتری مسیر مسجد و خانه را می‌پیماید؛ اما دریغ که این شادی چندان طول نمی‌کشد، کودک به دنیا آمده و از هوش رفته است. این اغما که شاید طلیعه‌ای از بی‌علاقگی مطلق مولود تازه رسیده به دنیا باشد، ادامه می‌یابد، اما کودک پس از ۱۴ ساعت با توسل به ائمه اطهار به هوش می‌آید. خویشان سجدۀ شکر می‌گزارند و کودک «محمد تقی» نام می‌گیرد. گویی این حادثۀ عجیب برای محمد تقی زندگی پر فراز و نشیب و عجیب‌تری را نوید می‌دهد.

آغاز تحصیل

محمد تقی به دلیل هوش سرشار و حافظۀ فوق‌العاده، در شش سالگی به مکتب می‌رود. و نزد خاله پدرش قرآن و خواندن و نوشتن می‌آموزد. تقید او به احکام و آداب اسلامی موجب می‌شود که در همین سنین امام جماعت کودکان شود و در همین سالها با جدیت تمام به حفظ قرآن می‌پردازد و تا هشت سالگی همه قرآن را حفظ می‌کند. چیزی که در آن زمان خصوصاً در ایران بی‌سابقه بوده است. کودک در همه جا مورد توجه قرار می‌گیرد و در مجالس قدر می‌یابد و بر صدر می‌نشیند. خود او درباره حافظۀ قوی و اعجاب آورش گفته است: «حافظۀ عجیبی داشتم به طوری که شاید نمونه‌اش در دنیا نبود.»^۱

این کودک نحیف با آن استعداد شگرف و باور نکردنی نزد پدر دروس حوزوی را تا مرحله سطح اول فرا گرفته و همزمان از راه منبر به تبلیغ دین و شریعت می‌پردازد. در ۱۶ سالگی علیه تفکرات انحرافی فرقه صوفیه در گناباد مبارزۀ بی‌امانی را آغاز می‌کند، به گونه‌ای که چندین بار از سوی آنان تهدید به مرگ می‌شود. به همین دلیل، پدر او را به سبزوار می‌فرستد. و تا ۶ ماه از منبر رفتن منع می‌گردد؛ اما مردم سبزوار از ایشان و پدرش درخواست می‌کنند تا محمد تقی در سبزوار هم به ارشاد اهالی بپردازد.

تحصیلات شیخ با هجرت به شهر مقدس قم ادامه می‌یابد و در محضر بزرگانی چون حضرت آیت الله ملا علی معصومی همدانی و مرعشی نجفی زانوی تعلم به زمین می‌زند و از خرمن علم و فقاقت آنان خوشه‌ها می‌چیند. سپس برای زیارت و تکمیل تحصیلات راهی نجف اشرف می‌شود و شاگردی حضرت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی را بر می‌گزیند.

پس از چند سال تلمذ از محضر این مرجع بزرگوار روزی سر درس، سخن از تقلید و وظیفه به میان می‌آید و در این میان استاد از شیخ می‌پرسد که از چه کسی تقلید می‌کنی؟ بهلول جواب می‌دهد، از شما. استاد می‌فرماید: «ما در اینجا مجتهد درسخوان فراوان داریم، اما مجتهد مبارز کم داریم. شما بهتر است به ایران برگردید و علیه رژیم ستم شاهی حکومت رضاشاه مبارزه کنید.»^۲

تکلیف محوری و دین‌مداری، حضرت شیخ را وا می‌دارد تا درس و بحث و مدرسه و اجتهاد را رها سازد و در اولین فرصت به ایران برگردد و مبارزات حق طلبانه خود را با رژیم سفاک پهلوی ادامه دهد.

در واقعه کشف حجاب رضا خانی، که نقطه عطف مبارزات بهلول است، واقعه مسجد گوهرشاد را رهبری می‌کند. این ماجرای شگفت‌آور که نمودی از شجاعت این مرد خداست رژیم مستبد رضاخان را درمانده می‌کند به گونه‌ای که دست به کشتار بی رحمانه مردم بی گناه در مسجد گوهرشاد می‌زند و در اوج درماندگی همه قوای خود را برای دستگیری بهلول به کار می‌بندد؛ اما موفق نمی‌شود.

این ماجرا نقطه عطفی در مبارزات سیاسی بهلول و مردم مسلمان ایران محسوب می‌شود و در تاریخ مبارزات مردم مسلمان ما از جایگاهی خاص برخوردار است.

شیخ پس از این ماجرا با مشکلات و مصائب فراوانی به کشور افغانستان هجرت می‌کند؛ اما متأسفانه پس از مدتها پیاده روی و تحمل سختی و تشنگی و گرسنگی به دست رژیم افغانستان بازداشت می‌شود و ۲۱ سال را بدون هیچ محاکمه‌ای، در سیاهچالهای رژیم این کشور و یا در روستاهای دور افتاده می‌گذراند.

در این سالها تقدیر، مجموعه‌ای از خاطرات و خطرات عجیب و شگفت را برای او رقم می‌زند. در زندان تدریس می‌کند، از بچه‌های بی‌پرستار نگهداری می‌کند، یک بار او را مسموم می‌کنند، بار دیگر ضربه‌ای بر سرش وارد می‌کنند که بی‌هوش می‌شود، بیماران را معالجه می‌کند و با علمای اهل سنت به مباحثه علمی می‌پردازد.^۳

سرانجام پس از سالها دوری از وطن هنگام آزادی فرا می‌رسد، اما شیخ که از طرف رژیم پهلوی هنوز تحت تعقیب است، هجرت به سوریه و سپس مصر را بر می‌گزیند.

در خاطرات خود می‌نویسد:

پس آنگاه که اراده‌ی خداوند بر آن قرار گرفت که از زندان آزاد شوم، و در آزادی‌ام مصلحت و فایده‌ی بیشتری بود، مقدمات آزادی فراهم شد... من مسافرت به مصر را انتخاب کردم و به عنوان پناهنده‌ی سیاسی با هواپیما از طریق هند به مصر رفته و به مدت یک سال و نیم در قاهره بودم. در این مدت از طریق رادیو و تلویزیون اعلامیه‌هایی بر ضد رژیم‌های اسرائیل و آمریکا و رژیم پهلوی منتشر می‌کردم... پس از آن مصر را به سوی عراق ترک کردم. در کشور عراق نیز بدون آنکه از مواضعم دست بردارم دو سال و نیم به سخنرانی پرداخته و سیاست‌های شاه و رژیم ظالمانه‌اش را محکوم می‌کردم.^۴

پس از آن به ایران بازگشته، علیرغم کهولت سن، سالها سرزنده و با نشاط به تبلیغ دین و ارشاد مشغول می‌شود.

دلیل نامگذاری شیخ به بهلول

«بهلول» به معنای گشاده‌رو و صاحب صورت زیبا و جامع خیرات است. این لقب به اشخاص بذله‌گو و در عین حال حق‌گو و حاضر گفته می‌شود. مرحوم بهلول در این باره می‌گوید:

در کودکی برای خانمها منبر می‌رفتم و پس از منبر اوقات فراغت خود مشغول بازی با حیوانات می‌شدم. زنان محل می‌گفتند: «نه به این منبر و روضه و درس و نه به این بازی. او مثل بهلول زمان امام صادق دیوانه است. بنابراین، از آن به بعد به این نام مشهور شدم.

و همین مضمون را در شعری سروده است:

شدم معروف از آن رو من به بهلول	که کارم نیست پیش خلق معقول
چو مقصود مرا مردم ندانند	از آن رو بنده را بهلول خوانند ^۵

ویژگیهای اخلاقی

بی‌خبران از عالم معنا و ملکوت هنگامی که بیکر نحیف و لباس ساده و رفتار بی‌آلایش شیخ بهلول را می‌دیدند، باور کردن فضایل و ملکات اخلاقی او برایشان مشکل می‌نمود. ایشان مجموعه‌ای از ویژگیهای اخلاقی و کرامات انسانی بود که اشاره به همه آنها ممکن

نیست. در این مقال به قدر توان و حوصله این نوشتار برخی از صفات حمیده و ویژگی‌های اخلاقی او را مرور می‌کنیم.

تواضع

تواضع از برجسته‌ترین ویژگی‌های اخلاقی بهلول بود. او برای شخص خود هیچ شأنی جز خدمتگزاری به اسلام و مسلمین قائل نبود. هنگامی که این ویژگی با مزاح‌های بسیار شیرین و در عین حال حکمت‌آمیز او همراه می‌شد، آمیزه‌ای می‌ساخت که دوست و دشمن از مصاحبت و همراهی با ایشان لذت می‌برد و با یکی دو برخورد شیفته اخلاق او می‌شد. یکی از دوستان ایشان می‌گوید:

روزی شیخ را دیدم که از جایی می‌آمد. به او گفتم کجا بوده‌ای. فرمود: «رفتم جمکران و ۲۰۰ تا دروغ گفتم و برگشتم.» من متعجب شدم؛ ولی متوجه شدم که منظورشان گفتن جمله «ایاک نعبد و ایاک نستعین» است که در نماز امام زمان (ع) در هر رکعت ۱۰۰ بار گفته می‌شود.^۶

عجیب اینکه بهلول با این مقام علمی و اخلاقی بنا بر اظهارات خود بیش از دهها کودک شیرخوار را سرپرستی و بزرگ کرده است. و هیچگاه این عمل را مغایر شأن خویش ندانسته؛ بلکه معتقد بوده که بسیاری از توفیقات را از همین ناحیه درک کرده است.

در یک شب بارانی به منزل یکی از آشنایان که سید بود رفتم. خانم خانه زایمان کرده و چند تا بچه آورده بود. شوهرش هم در منزل نبود. به خانم که خیلی حالش بد بود، گفتم: شما بخوابید من از بچه‌ها نگهداری می‌کنم. او خوابید. نیمه‌های شب بچه‌ها بیدار شده و بنای گریه را گذاشتند.

برای برداشتن کهنه بچه‌ها بیرون آمدم که باران کهنه‌ها را خیس کرده بود. به داخل اتاق برگشتم و بلافاصله عبای خود را چهارتکه کردم و به وسیله آن بچه‌ها را تمیز کردم و آنها را قنداق نمودم. اذان صبح که به طرف حرم حضرت رضا (ع) حرکت کردم در بین راه چند سگ به من حمله کردند، مشغول دفع سگها بودم که سیدی آمد و سگها را رد کرد و به من گفت: کسی که تا صبح از بچه‌های ما مراقبت کرده، ما قادر نیستیم چهارتا سگ را از او دفع کنیم؟! بعد هم غیب شد.^۷

آری، کسی که چنین تواضع و فروتنی به خرج می‌دهد. این‌گونه به سریر عزت می‌نشیند و هر گونه بدی از او دفع می‌شود.

ساده زیبستی

هنگامی که او را می‌دید، اگر اوصافش را از قبل نشنیده بودی، در حیرت فرو می‌رفتی که آن همه فضایل و مکارم اخلاقی چگونه در این پیکر نحیف مجسم می‌شود. کمی که با او می‌نشستی و برمی‌خاستی به تدریج در می‌یافتی که بزرگانی که چنان زیسته‌اند چنین آبرو یافته‌اند و لب به اعتراف می‌گشود که: نه همین لباس زیباست نشان آدمیت. او به معنای واقعی کلمه ساده زیست و کم‌مؤنه بود. از تجمل و تجمل‌گرایی به شدت پرهیز داشت. و از تمامی مظاهر تجمل که در خوراک و مسکن و لباس و... تجلی می‌یابد دوری می‌کرد.

خوراک ساده

غذای ایشان بیش‌تر نان و ماست بود و اگر بر سر سفره‌ای که چند رقم غذا وجود داشت می‌نشست تنها قدری نان و ماست می‌خورد و گاهی اگر میوه در سفره بود نان و ماست را نیز کنار می‌نهاد و میوه می‌خورد. رژیم غذایی مخصوصی را که از امام رضا(ع) نقل شده است، به شدت رعایت می‌کرد و در دو شبانه روز، تنها سه وعده غذا می‌خورد، به این ترتیب که روز اول صبحانه و شام می‌خورد و روز دوم اگر روزه نداشت، به خوردن ناهار بسنده می‌کرد. بیش‌تر روزهای سال روزه می‌گرفت و چون دائم‌السفر بود، این عمل در سفرها نیز ادامه داشت. با عمل به این رژیم غذایی و روزه گرفتن، در تمام سال جز روزه‌های حرام، علی‌رغم کهولت سن، بدنی سالم داشت و کمتر مریض می‌شد.

همه جا من منزل است!

بهلول مسکن و منزل خاصی نداشت و پس از آزادی از زندان افغانستان و مراجعت به ایران مسکن و منزلی نگرفت و همیشه در حال سفر بود. می‌گفت همه دنیا متعلق به خداست و من همه جا را منزل خود می‌دانم. به همین دلیل تعلق خاصی به هیچ‌جا نداشت و هرگاه اراده می‌کرد از جایی به جایی دیگر می‌رفت. کمتر اتفاق می‌افتاد که ده روز در یک جا بماند.

هر کس از او دعوت می‌کرد، می‌پذیرفت با آن کهولت سن به دور افتاده‌ترین روستاها و شهرها سفر می‌کرد و در تبلیغ دین خدا همتی شگرف از خود بروز می‌داد. توشه سفر او همواره یک یا دو دست لباس بود. حتی در سفرهای خارج از کشور هر پولی که داشت یا به دستش می‌رسید، انفاق می‌کرد و جز به قدر ضرورت پولی نزد خود نگه نمی‌داشت.

آیه الله خزعلی از قول ایشان نقل می‌کنند:

راه بین مکه و مدینه را پیاده می‌پیمودم. در رابوق روستای بین راه هندوانه‌ای گرفتم و خوردم و پوستش را هم تراشیدم که سبز شد و چیزی در آن نماند. پوست را کنار گذاشتم. زن عربی از خیمه بیرون آمد و پوست را برد. گفتم لابد گوسفندی دارد و برای گوسفندش می‌برد. دیدم پوست را تکه تکه کرد. چند تکه خورد و چند تکه به بچه هایش داد. گفتم: ای وای! فقر تا این درجه! صد و پنجاه ریال سعودی داشتم. همه را به آن زن دادم. با جیب خالی راه افتادم گفتم خداوند روزی‌ام را می‌رساند که اتوبوسی حامل ایرانیان فرا رسید. نگه داشت که اصرار کردند سوار شو. گفتم: من این راه را پیاده می‌روم و سوار نشدم. گفتند: پس باید به آقای بهلول کمک کرد. پنجاه ریال، صد ریال و کم‌تر و بیش‌تر هزار و پانصد ریال به من دادند. دیدم «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» مصداق پیدا کرد.^۸

و خداوند چه نیکو از پرهیزکاران و انفاق‌کنندگان در دنیا و آخرت تقدیر می‌کند.

جهانگرد خداجو

توکل! این رازی است که تنها معدود افرادی می‌توانند از گردنه‌های آن به سلامت بگذرند و قله‌های رفیع آن را فتح کنند. مرحوم بهلول را می‌توان به حق، مجسمه توکل دانست. هرگاه قصد سفر می‌کرد، با توکل تام و در بیش‌تر اوقات با پای پیاده راه می‌افتاد. مرد سفرهای دور و دراز و پرماجرا بود و به همین دلیل در بسیاری از کشورهای اسلامی شهرتی داشت و هوادارانی. انگیزه این سفرها نیز جالب توجه و در عین حال حکیمانه است. از زبان خود ایشان می‌خوانیم:

شنیدم که بعضی از علمای اهل سنت در سودان، بین برادران اهل سنت شایع کرده‌اند که خداوند توفیق حفظ آیات قرآن کریم را به شیعیان نمی‌دهد، زیرا آنها به صحابه پیامبر انتقاد می‌کنند. با آگاه شدن از این خبر، به سودان رفتم و آن علما را به گفتگو در یک جلسه

علنی با حضور عموم مردم، دعوت کردم و در اجتماع بزرگ آنان گفتم: من مسلمانی از شیعیان اهل بیت محمد(ص) هستم و به بعضی از صحابه پیامبر هم انتقاد دارم... اکنون من یک شیعه هستم و همه اجدادم نیز شیعه بوده‌اند. از نوجوانی حافظ کل قرآن کریم بوده‌ام. پس هر آیه و یا سوره‌ای را می‌خواهید از من سؤال کنید. آنها پرسش‌های زیادی از من کردند و من همه را جواب دادم. هیچ آیه‌ای را از من سؤال نکردند مگر آنکه آن را کامل کرده و شماره آیه و اسم سوره را نیز می‌گفتم. آنان با مراجعه به قرآن درستی پاسخ این جانب را دریافته و شگفتی از رخسارشان پیدا بود... آن‌گاه برای آنان سخنرانی کردم و بطلان آن شایعات و حقانیت شیعه را برای آنان بیان نمودم.^۹

حافظه بی‌نظیر

یکی از خصوصیات عجیب و شاید منحصر به فرد ایشان حافظه قوی و هوش و استعداد سرشار بود. در هشت سالگی حافظ کل قرآن می‌شود و پس از آن بسیاری از دعاها و اشعار و احادیث را حفظ می‌کند. بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه، دعا‌های صحیفه سجاده و مفاتیح الجنان و دعا‌های طولانی مانند ابوحمزه ثمالی، دعای عرفه، جوشن کبیر از دیگر محفوظات ایشان بود.

علاوه بر این، حدود ۲۰۰ هزار بیت شعر را به حفظ داشت که ۱۲۰ هزار بیت آن سروده خود او بود. جالب اینکه علیرغم گذشت ۱۰۶ سال از عمر شریفش هیچ‌گونه خللی در حافظه او رخ نداده بود و در موقعیت‌های مناسب بدون وقفه این اشعار را قرائت می‌کرد. از جمله اشعار او مجموعه‌ای است به نام «خمینی نامه» که در آن ماجرای انقلاب اسلامی و حوادث پر شمار آن را به رشته نظم درآورده و در آن به توصیف زیبایی از امام خمینی بنیانگذار انقلاب اسلامی پرداخته است.^{۱۰} اشعار شیخ، نغز، پر معنا و بسیار روان بود:

نیست منزل در حقیقت محبس است
چون به دقت بنگری زندانی اند
یک دلی در دار دنیا شاد نیست
هست زندانی و حبسش مسکن است^{۱۱}

دار دنیا منزلی پست و خس است
مردمی کساندر جهان فانی اند
کس در این زندان زغم آزاد نیست
روح انسان تا که در بند تن است

عبادت و نماز شب

مردان خدا عاشق عبادتند و شیفته طاعت. از هر کاری دست می‌شویند جز سجده بر معبود.

مرحوم شیخ بهلول می‌فرمود:

نماز شب خیر دنیا و آخرت دارد. وقتی می‌گوییم بخوانید دلیل هم داریم که خیر دارد... یک سال نیمه شعبان مصادف با زمستان شده بود و آب و هوای قم هم به حدی سرد بود که آب در چند ثانیه یخ می‌بست. پس از شرکت در جشن میلاد حضرت مهدی (عج) به حرم آمدم؛ اما حرم بسته بود. هوا سرد و من هم مقید به نماز شب بودم. لذا جلو در حرم آمدم و همانجا روی زمین شروع به نماز شب خواندن کردم...»^{۱۲}

کرامات و پیشگویی‌ها

کرامات و پیشگویی‌های فراوانی از مرحوم شیخ بهلول نقل کرده‌اند. گرچه ایشان به شدت از بیان این کرامات ابا داشتند، اما در واقع برای فردی که بنا به فرموده خودش «در طول عمرم سعی کرده‌ام عمل مکروهی را هم انجام ندهم» این کشف و کرامات عجیب نیست.

عارف نامدار مرحوم شیخ محمدتقی انصاری درباره ایشان فرموده است:

بهلول یکی از اوتاد عصر ماست. او خیلی کم نظیر است. دنیا را به تمام وجود طلاق داده است. بهلول اهل معناست. خیلی از اسرار را داراست ولی نمی‌گوید.^{۱۳}

با این حال نقل برخی کرامات که از ایشان نقل شده، خالی از لطف نیست. بسیاری معتقدند بهلول دارای مقام طی الارض بوده است. حضرت آیه الله سید عباس کاشانی می‌گوید:

شیخ بهلول بسیاری از اسرار مگو را به من گفته است و از آن جمله قضیه طی الارض ایشان بود که البته اول انکار کردند؛ ولی من دلیل آوردم و ایشان قبول کردند.^{۱۴}

ماجرای رسیدن بهلول به منبر، قبل از فردی که با خود رو به همانجا رفته بود، جالب است:

حاج آقا بهلول چند سال قبل همراه یکی از دوستانش قرار بود به یکی از روستاهای دور دست برود. فاصله روستا تا شهر ده ساعت بود؛ اما موقع حرکت ماشین مشکلی برای شیخ پیش می‌آید و نمی‌تواند برود. لذا به دوستش می‌فرماید: شما بروید من هم فردا که روز

عاشورا است خواهم آمد. دوست ایشان بعد از ساعت‌های طولانی وقتی به روستا می‌رسد. متوجه می‌شود که شیخ بهلول بالای منبر است و همه اهالی روستا به مسجد رفته‌اند. با کمال تعجب می‌پرسد که شیخ کی رسیده است. مردم می‌گویند الان چند ساعت است که شیخ در روستاست. بعدا که می‌خواهد از خود ایشان سؤال کند شیخ امتناع می‌ورزد و او را امر به سکوت می‌کند.^{۱۵}

پیشگویی مرگ فهد

این ماجرا نیز در نوع خود جالب است.

یکی از اعضای دفتر مقام معظم رهبری پس از جمعه خونین حج در دیداری به مرحوم بهلول می‌گوید: «جناب شیخ! گفته‌اند شما مستجاب الدعوة هستید. دعا کنید فهد بمیرد و راه حج باز شود.» جناب شیخ با تبسم می‌گوید: «هر وقت من بعیرم فهد هم می‌میرد.» جالب اینکه درست دو روز پس از مرگ بهلول، فهد نیز مُرد.^{۱۶}

مرحوم بهلول ارادت خاصی به مقام معظم رهبری داشت و در موقعیت‌های مناسب به ملاقات ایشان می‌رفت. پیام ارزنده مقام معظم رهبری در سوگ مرگ این عارف وارسته بیانگر عمق این آشنایی و ارادت دو سویه است:

بسم الله الرحمن الرحيم

خبر درگذشت روحانی وارسته و پارسا مرحوم حجة الاسلام آقای شیخ محمد تقی بهلول - رحمة الله عليه - را با تأسف و درینغ، دریافت کردم.

این بنده صالح و مجاهد و پرهیزگار که عمر طولانی و پرماجرایی خود را یکسره با مجاهدت و تلاش گذرانید، یکی از شگفتی‌های روزگار ما بود. هفتاد سال پیش در ماجرای خونین مسجد گوهرشاد، زبان گویای ستم‌دیدگان و حق‌طلبان شد و آماج کینه حکومت سرکوبگر پهلوی گشت. بیست و پنج سال مظلومانه در اسارت حکومت ظالم دیگری انواع رنج‌ها و آزارها را تحمل کرد، پس از آن سالها در مصر و عراق ندای مظلومیت ملت ایران را از رسانه‌ها به گوش مسلمانان رسانید. سال‌ها پس از آن در ایران بی‌هیچ پاداش و توقعی به هدایت دینی مردم پرداخت. در سالهای دفاع مقدس همه جا دل‌های جوان و نورانی رزمندگان را از فیض بیان‌رسا و صادقانه خود نشاط و شادابی بخشید، ۹۰ سال از یک قرن

عمر خود را به خدمت به مردم و عبادت خداوند گذرانید. زهد و وارستگی او، تحرک و تلاش بی وقفه پیکر نحیف او، ذهن روشن و فعال او، حافظه بی نظیر او، دهان همیشه صائم او، غذا و لباس و منش فقیرانه او، شجاعت و فصاحت و ویژگی‌های اخلاقی برجسته او، از این مؤمن صادق، انسانی استثنایی ساخته بود.

اکنون، این یادگار یک قرن تاریخ پرحادثه مبارزات ملت ایران از میان ما رفته و ان شاء الله قرین رحمت و مغفرت الهی است. به همه علاقه‌مندان و دوستان و نزدیکان آن مرحوم تسلیت می‌گویم و فضل و فیض خداوندی را برای او مسئلت می‌کنم.

سید علی خامنه‌ای

۱۰ / مرداد / ۱۳۸۴

آری! سرانجام، بهلول، آن مرد عارف پس از ۱۰۶ سال زندگی پر برکت و سراسر مبارزه به ملکوت اعلی پیوست. عاش سعیداً و مات سعیداً.

پی‌نوشتها:

۱. اعجوبه عصر، سید عباس موسوی مطلق، ص ۳۹.
۲. همان، ص ۴۲.
۳. گرچه ماجراهای مربوط به افغانستان بسیار جذاب و شیرین و خواندنی است، اما چون مقصود ما در این مقال پرداختن به زندگی اخلاقی آن مرحوم بود، خوانندگان گرامی را به کتاب «خاطرات سیاسی بهلول» ارجاع می‌دهیم.
۴. خاطرات سیاسی بهلول، صص ۲۶۷-۲۶۸. با تلخیص.
۵. جمهوری اسلامی، ۷۹/۶/۲۸، تلخیص.
۶. ملکوتی خاک نشین، عباس موسوی مطلق، ص ۷۳، نقل به مضمون.
۷. اعجوبه عصر، ص ۱۰۲.
۸. همان، ص ۱۳۰-۱۳۱.
۹. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۳۳ با مختصر تغییر در عبارات.
۱۰. جمهوری اسلامی، ۷۹/۹/۷، مقاله گوشه‌هایی از زندگی شیخ بهلول، با تلخیص.
۱۱. اعجوبه عصر، بهلول قرن چهاردهم، ص ۱۷۶.
۱۲. همان، ص ۱۰۱.
۱۳. همان، ص ۱۴۱.
۱۴. همان، ص ۷۹.
۱۵. همان، ص ۷۷-۷۸.
۱۶. به نقل سایت بیلند دیار بهلول.